

و حضرت صاحب کرامت نیز در پیدایش نه هجرت از جوشیده و میر علم خان و الی عقد قان زده محبت و ارادت
 با او بخت بسیار چون بر تنی نه تنها است و محبت که در نظریه و جلیا بشیخ غلبه کرده قان آندم و محموند تمام
 نصیحت علیه اش شهرت میند یافت و در همان احوال مذکوره سکت در روزم نشست و مشرب ابرویع بخت جمعی از
 نفوس زکیه صالحه را در آنجا تبلیغ نمود که نه آنان تبلیغ شان و بطنشان معتبر قریب بکعبه و نجابت فرایم آمد
 بهمه در االی افکار و عقیده دشمن شرح در صاع خوبان کاشتم نیز سرحد در انبان طلوع کردند و سید ارباب مجتهد و صاحب
 روحی بر انا از علامه حقه قان را همانا بدست آمده بر استکشاف شیخ محمدین مجتهد طرانی را که در عراق در خصوص بانی بودن نقل
 ایشان رسید تک کرده در و شناسش را بنام باب تشیر نمودند و عقیدت و اله را از او برگردانند و االی را بر او شکر از
 در او کوشش نیست و سرت فرایم آوندند و سنجانند میگردیم همه است و الی خوبان سعادت بر کفایت کند که آنجا محله با بیست
 در مردم سلم را احوال دینین صد و بیست اعزاز و جلال میبرد و با فخر و عقیده کوشش جهاد شرح دادیم و نیز ضرب بسیار است
 شدید و تعبیه بسیار جاه و زرقین در زوزت شده انگاه یک از نامدین در راه حکام حکمرانی مجید بیک نام نامرزش که
 در این شهر بود و قان حضرت سید ارباب مجتهد مکرر در حبس شده که در بد کند و فعل کرده در بین طریق شفقت بسیار و در
 آورده و شهید رسانند و فاضل در آنجا تسلیم و در داخل زندان کرد و با جرای من خود رسید ارباب را بر والی و علمای مشهور صحیح
 در دوشن فرود آمد و سنی یک می زشت و محبت منقده اش را برین سخت حکمران و مجتهدین کرده شد و حکام نکرده
 حیثیت الیک حاکم قان راجع منع سید ارباب از فرار صادر کردند و در آن اثنا حکام سلطنته منزل در راه سیر

مویه الدوله را که شده و نایل ، دو مراد است و سخاوت و صلح نمود و در صورت اجازت محمدیان در آن قلمیه دریا
 در فقه و حکمت و هم بر ادب و مرام که کرده از کتابت علم و فضلش اطلاع یافت سبکه که در عمل مثل عولیه و نسیه
 از آن در حجت و در تهمید و بر این تهمید که در عده از گویان و در باب علم و فضلش بود به بطریق رفتار که در وقت
 تا مشرف شدند گمان که نشت و غیر فضل سید الطالب را از ملامت بر روضه شد و حسب بر خشمک
 نشان برشته تبر مشرف قرار گرفت (۱۲۸۴) و بکنده در سال ۱۲۸۴ خبیر زندی سخن آن آید فاشه که از این
 در عرض بر ریگی نمود خبیر که در مشهد بود با بزرگترین به تهمید فرستند و خبیر از این سخن حیران و زانرا در این
 قان ترند خبیر فرستاده تا که کرد که در قول این در نکت نشانند کسر در سخن آن زلزله یافت و درت آشرف
 در وطن مشرف از نوزده ماه نشد و باز سید الطالب را نازه حسد و بغضا نوزان آمد و با تمام حد بد فهم رسالت با
 در ابی زخاست و کتیب توالیه مشهد و طهران و عراق عرب نوشت و در پاره با جملبر از اتمام مشهد رفت
 تا که بر از ملامت را با خود بدست نوزده مطلقا برگشت و در آن از اتمام را با بد قرقر ز منبریات راجع لغت و ادب
 خبیر صحبت و مدت ابیر را با خبیر هر دو با طهران فرستاد و بعد از حصر ز ملامت عمدا که خبیر از در عراقی ششم
 و در دستیار آن سید صادق محمد طباطبائی و حاجی علی کنی خاطر خبیر الدین شاه را شورش و مضطرب و خشنده حکم
 شاه صا شد و اموری که این علت نشان رفت در فصل باستان بود (۱۱ محرم ۱۲۸۶) که خبیر را مولا
 بر چهار چهر منزل از قان کرد طهران آوردند و خانه پیش اعدا نمودند در طول طریق که بست و چهار روز در مشهد

که در شنبه در منزل بنزل تا در پنج ربیع الثانی سال ۱۲۸۶ وارد طهران کردند با جمعی از علماء و فضلا و عین ما در
 کتفم کرده منجذب بطالب خودند و در طهران خانه این حضرت زینت شد که تحت مراقبت گرفتند و کثیری
 در بناداران دولت آمدند و روزی در مجلسی چند مدعی شریعت بودند و حق تعالی را کلمه گفتند و همه را محاب
 در شمع و تحت دور همان احوال با برخی از اعیان مشورت در شریعت استیجاب نمودند تا از خانه مذکوره کردند
 شد در روز بیست و نهم ماه ربیع الثانی در بیست و نهم شنبه در بیست و نهم ماه ربیع الثانی در بیست و نهم
 در بیست و نهم ماه ربیع الثانی در بیست و نهم ماه ربیع الثانی در بیست و نهم ماه ربیع الثانی در بیست و نهم
 خصمه صاحبی که با نهایت جد و جاد در صدور بود که بچک آورده اعدام کنند و شاه را در آنجا
 که فرمان دیگری داده و در آنجا کشتن و نشان هر دو پیشتر نشان شدند و نام فرشته کار این
 خیر یافت که پیشتر خانه ملا محمود زاده میمان است و بعد در آن وقت که دست کار از آنجا بگریز طلوع شدند
 و دیدارگ در آنجا تا حسن اتفاقش را بدیدند و فرشته مذکور را در حصول وی محرم شدند و در محقق بیگ
 فرشته شاهی که بسی عظیم قسی و مقتدر در تمام بود و پیوسته از آنجا میفرمود و حاضر در آن ایام با تمبر
 لکلاه و عرق محرقی واقع در محرم شهر گذر قلی کفا و استوار برست و با صدوی از بهمان شهرت عین که محل
 در آن محترم میباشند و صاحب بنیوت خود را تغییر سید او را در آنجا محقق بیگ که در دوایج مذکور مطلع شدند و گمان
 با جمیع فرشتگان خانه میرزا فرج در خان ریختند و انفا میرزا فرج در خانه نبرد و محقق بیگ را در آنجا استیجاب

و در پسر در حضور گرفت در حال عیال نام ریزه شده تا سخی پر ایران خانه را عیال کردند و در کوفتی بیک
 چون در تصویر در کتابخانه میوه است ناپید شده است خانه مذکور را نماند که خدا سر کرده گمده باشند صبح
 خانه میرا عیسی وزیر که حاکم ایران بود روز در کوفتی بیک بحضور وزیر بهشتاق نمود و دست کبیر در جوانان گماشت
 و وزیر چنین گفت و در واقع گرفتار در بیضا فخر کرد با مرد در نشان بود ششم و بی نماند این روز و پسر در کنگم ریزه
 تا است بهت در تبریز با صرف دوشتم و زاری از آن محمد است در نظر و با فخر عطا داد (در کوفتی خانه سخی است
 سابق اندک) این میرا فرج بود و آنکه در کن چهارده بود با در کنگه کرده چوب میرا روز و وزیر که مودی سلیم است
 در وجه جود بود گفت و با محمد سخی نصرت گشته شد که در خانه مذکور را با کنگه بیک آورد خود که در خانه
 اهل سخی بود (در کتابخانه و نیز به کنگه بیک بعد از این که در کنگه شدند) پسر در کتابخانه سخی در کوفتی باشند و در عیال
 مذکور در کنگه سخی رقیه را در نشان تقریباً چهار ماه در نماند پسر روز در کنگه و کرده و تحت هر زمانه وزیر و گاه گاه پسر است
 خانه خود هم میفرستند و در وزیر از حسب استر حضرت رقیه سخی ایشان را امر به خست و پسر از ایشان است
 مذکور وزیر ایشان را در شخص که که خانه خود گشته است و حسب استر وزیر تا ماه گاه گاه نزد وی میفرستند و در وقت
 مذکوره قابل مغفرت و کتوم بود و حاجی میرزا حسین صدر اعظم در ملت در وقت بعضی از در نشان کنگه زودش
 فرستاده او را از طهران تعصبه عبد العظیم روز حکم شاهی شده که در طهران در خراسان حضوراً در فاش باشد
 بلکه از در اختیار گشته و در نهانه از طریق که در ده و چهار و تبریز رفت (عز زلیقه ۱۲۸۹) و پس از آن است

چند ماه از طریق بغداد در مصر با عرض تصدق شتافت (۱۲۹۰) پنج روم در بهمان رخصت شش روم در کربلا
 در ماه در کابلین در مدینه در کرک در قرب شش ماه در مصر در کربلا سال ۱۲۹۱ دارد علی شاه و ایامی در
 جلد خاتمه کبری برسد تا در سیر پیوستگی در ایران شده است بعد از چهار کعبه از طریق در بهمان برگشت و
 در تبریز است تسلیم را در وقت راجعاً و فضلا منظره در چهار نمود وصیت علم رضانش که در یک سال جوده رسید به جمیده
 در مدینه در فضلا جمیدی شده انگاه ترمین برگشت در مدینه طهران رفت و در حجره در کس غرضت نرنگی باشد با فرس میریزد
 در رعایت کمال حیاط بعضی حجاب ثبات میکرد در زندک جارسان خبر یافته و در صدرش رانده و اگر از طهران
 دیگر نخواست در زندک زنانه گرفتار شده تندر رسید و چاره کمال هم در وقت در حقیقت ترمین برگشت و خودش را بهمان تسخ
 شمرده میشد در هر چه مذکور است بی در مان شده در هر چه تندر نمود در ضمن نقطه اول در دل در بطاعت دستهای بسته خادم
 مسرت جوده تسلیم در هر است عباد گردید در هر چه سوز غمزه در کاشان و صندان در زود و شیراز در کرمان رفت در قرب سیزده ماه
 در شیراز انامت حبت درین نظر و فضای در بیشتر برگشت در حجب آبل در این عصر کثیر از فضلا در کرمان گردید و چند نفر سیزده فرقه
 زنده در هر با ترمین با امر است نمود با اینکه نوابت نسوز و حیاط پر ششی در مکه خانه در چهار نسیه هدایت خیار در عظمت
 احباب پر خدمت در چهار شهرت صحر کرده ملاک در دیگر شش شرح تبسم و در مردم نهادند لاجرم ششانه از مدینه حاج شده
 در قبه شهادت انامیر احمد حسن و امیر احمد حسین سلطان شهادت و محراب شهادت در صندان در این طریق که کاش ششم داریم
 انامیر در بدو رخ در دو جسمی از در کابلان احباب شهادت کرده مصححت و مدینه که خاطر مرکز روحانی او حسن این در کابلان

که شرح او پس را میباید مدت یکس و یکس از نظم دولت خیرالدین شیخی و ملاای ایران نظم کنند و نامی بر او
 درینانده مقلد طبعند ایشان شدت دریکان در اولم کردند در برای استعدان در اولم عریضه یکی محضر در سر ایی فرستاد
 انگاه طهران در آنجا میرز زلفه بیضا و مول حجاب در محضر از نشسته چون حجاب رسید و ممنوع در اولم شدند
 و بعد بقیس در سر یکس صورت نسبت معروف در این گشته و خیر حسب سیر جابر در میان آن در آن طبع
 بدست در سال ۱۲۹۹ ثانی رحمت کرد و در آنکه در اولم نموده تقسیم شده در این در سال ۱۳۰۴ که در این طهران فرست
 آقامت حجت و چنانکه بیان کردیم در محضر از ملا محمد حجاب در طهران پیوسته در تحمیر و صد گرفتار کردن و چنانکه
 خودش کند و نامش چنان شهرت داشت که نموده اسمع خود شنیده مردم در خصوص وی نظم کرده است و این با وجود آنکه
 در قدس بودند و در حجت تقیر یکس در این گشته و در سالک شهرت بعضی حجاب در حجت چنان در حجت سیر
 نموده و در سال ۱۳۰۸ در طریق خراسان حجت ابد شرفت و در در عهدش چنان در رفته در برای خواجه کلال خانه حاجی
 میرزا محمد قبان آقامت نمود در آنجا در سال ۱۳۰۹ در کنار قبر در آنکه خیر حجاب شمس حال ایی معترضه جان خانه را
 در بد گشت در آن دین مدفون گشت و صورت زیاده بر چه شعر از نظم حضرت عبد البها عاری آقامت علیه و آله
 و صفات علیه وی صد در یافت در فرزند که حمبر خیاست و زیادت بر قدوی بودند و در آنجا در سال صمیمی در اولم حجاب
 عشق ابدی زیادت بر قدس چنان یافتند تا آنکه حجابش را تبرستان بنام عشق ابدی بنام اولم و خیر را از در راه
 اولادش در در راه قریبه ختری بر جاب ماند که در بدواج آتش محمد علی را در راه خیر در آنکه در در آن شهرت

دین دختر برادر گویه در بر خضر اربع بسیار مصد بان ایسی اعظم و اشاده از تقیم ابن سادیه که در عهد
 و مع شهر حکایت دوران پشاه مجلس بان الکر در خانه حاجی عبدالمجید شیرازی در کاشان که چند روز پیش از این
 مستغیر گویه و زورده اما اینک او کما فی العراق فی بیت من سنی المجد اسرار الخلیفه و سید نهاد و منها صا و علیها فلما
 فرخا انظرنا البیان بانه لایله الا انا انظرنا الکبری و زده آثار خضر فصیح کتاب تاریخ تالیف میرزا حسین بهرانی
 سان الکذبت و در بعضی از رتبع حمزه در سوان صحیح کتاب خدیو امیر عالی سرتود در حقی که کتاب که کتبخش
 موجود است مختم سخاوی دین سبح در جبل ابن هالین همیشه در سال در ذنات امیرانی در ذنات میرزا کجی
 در سوات و کتاب زفری فلما در ترا عریبا در سوات در دست است نهاد و در حقی که نام او به شده در سال
 تخمه خیریه که در ایام زفری در طهران سال ۱۲۸۶ خطاب میرالدین شاه زشت و کتخی از احوال خود در
 شون در احوال علماء کرده کیفیت حضرت حماد در قبا را با خویش روگشت و او را قصیده عربی حاضر کرده بنام
 بیت پیشه که در ایام شهنشاه تصدیر در عراق عرب در دست است عالم علمیه و طبعیه و قریحه سرش و شعر پیش را بخوبی
 حکایت میزد زنده از آن کتبخش موجود است در ضمن جنبه نظری که بعد از تمام قصیده زشت چنین مکتوب است
 و قد نظمتها حال و قوفی فی شهد الخف مستغلا بالفقه و مریدا الی مدینة دار السلام فی السراة الظاهرة کان
 فی سنة ثلاثه و سبعین بعد الالف و مائین من الهجرة و حاکمته انعام المسکین فی کل العالین فی شهر شعبان ۱۲۶۹
 و در تمام برابر سوات چشمه در اکتفا نموده نظری از ابیات قصیده مذکوره را مشتمل بر تمام اولها بسبب تعالی

ولا طلعت من غربها شمس قطرة	اصلا لها الاكران في حين فقرة	وصحبت الانبياء من فخر ذلقة
لشروقها غنت الوجود وقرت	تلقن منها البدر والشمس كورت	واكلمت منها النجوم المنيرة
لعيانها قام القياس في الوري	يجر سها ركبت جيش الفتنة	بظهورها نذر السور ونبزت
لها القدر رحان بين البقعة	فسلكت سبها كل مذهب	ودردت بعدد ما كل لغة
علبت حصر الرصل من كل فقرة	اردت وصول الرصدني كل فقرة	قرئت علوم العالمين بارها
صنفت قرن العالين بجملة	علقت صرفت لمر في بصرف تارة	واخرى نوال النور وجمبت تمي
صنعت المعاني وبيان سيرته	وصحبت بالميزان اشكال فكرتي	تعلمت في فقه الكتاب بقره
لعرقان حكاهي حلال حرمة	سلكت من لث في كل ما سلك	تسرفت بالاشراق من شرق تمي
واقبت في الاضار نفسي لمرته	وواقفت صدرا عن سواد محنتي	فكل رموز العارفين حلقها
فصنت خفيات بصدد لفظته	وفاضت كل القوم في كل مطلبه	ودا جبت سهم الدم من كل جهة
وما اكتفيت بشا من غياة طي	لظلم حكاهم كتاب دسنة	كسرت حدود الامر من امر لمر
رفضت قسور الحكم من حكم سرتي	اقدت باب الدر من دين احمد	طرحت قسور الشرع عند بيته
فاشرق نور اسلام من شرق طي	واقذف من قبي حكاهم المشينة	فمن نوره مرشات فانه فرف
ومن ضوءه رأت كوري هيرت	داخيت من القوم حال تقيته	ونفسي فيها بالكرام تهمت

و کنت غرنا فبا فی و بار هم	و دلار نهیم ما دست فیم بشره	و وقتتم با کبر ذوق مجاس
و کنت وحیداً بینم فی سریرت	و ادرعت صبی انی انا نسلهم	کلن مکان کان لی ارض غریبه
و کان قضا بحسب تنزیح خاطر	و کان غیراً فی سبیل المحنة	و لا رای الحرب تنزیحی
و قام نفی لیسر الامات حده	و قام شهود السمع من بعد فرقة	و کون قدش لیسر من فرط غریه
و قد ظلمت نفسی علیها فلم یبق	و الا ساس منه لرباح طبیبه	و تناس منه لیک نفسی طیبها
و طرة طرار و غرا و طلقة	و فاجنی منه الثلاثة من فم	و نام حبیب بالیها من ظلمته
و کان لامل العبد فی مد اسیر	و مبروا الی اثیث من اهل برکه	و قد بنا و خیرت من بعد فرقة
و کصلیبهم فی زینل البشیر	و کان تانیم انحصاری نظیرت	و ند ای اثیث فی عین رعد
و اقیقت نفسی من ایدیه منیا	و فاه کرج العدس فی لغت رعد	و فیه رب کاره و ان کفره
و قمت نعلیه شرب لعلنی	و دردت علی اقدامه استقبال	و وضعت خدی علی ابر لیسر
و کنت الابرار القعود ما برما	و مالم اکن امت فی صقع کلرتی	و قرت بما املت من طیب و سل
و کنت لیسری و فخاری زردت	و قرت ثیاب الابرار بقرة	و رضیت باری و ثیاب فضیحتی
و سهنتهم ذکرنا و رددنا و عت	و قنت علی العبادش ان لیسر	و کنت لامل انک مجال برهم
و کسوة یاسین و کبریک کسوة	و زیارة عاشور و خضار جمعة	و صوم نهار او تاجد لیسر

اداره عرف عن صحیح شرعها	دشمنه سواک داجها برتره	حسن نزد هستند ام کلک
دحل سردی بعد تقطیع فسق	فخنت فخری بعد انعام	درقه احش لری عقد نیت
نکلم من عدد رانی سجاده	صورت شهره بالوی بن اخوتی	فکنت حقیرا بنیم تنگی
دراتها کمد نیت من جنه	لوزرت فدا او وقتت ترها	و کم لائم قد لانی من نصیحه
من در ضوا الحاش طیب نیت	دراتها لمب الامین و کعبتی	فشبهت ما دار اسلام و واده
درانیت ساد من مکان قرینه	فسمت صبا حان سما عطیه	من جوا یح الجبیب نیت
یقول الا اهل اللأ تنهوا	انور شمس من علا تجلت	یادی الی الایمان بالله والهدی
الوجود و لحت آیه الا حینه	و ما خلرت شمس الشهور و شرق	فقد طلعت الیرم شمس حقیقه
دقد نفخوا فی الصدور و حشر قد بدوا	فما یرم لبث جاکم صر غنقه	الا عشر الارواح قورا الیرم
رحمت به کل العظام الیرمته	لد شترها اهل سما تصفت	و اتم رقر قی قهور غیره
و بد الیرم الجمع و فصل و الحجز	و مورا جمیعاً و بسوا ثرب رفته	فحیرا و قورا عن مراد و حکم
و اعادکم و عدنا علیه رجعت	فما قد فی الرحمن فیکم بهده	و یوم شرور و شفاق و رحمت
شد در اندک مدتی صبی کثر	دو شتر که در میان دو شتر منظم کرده چنین کرده	الفرانیا بت و بتیز زندی و شتر که در میان دو شتر منظم کرده چنین کرده
تا که نظیر بریده از همک	حسدان چون کرکس مردار خود را	زبانش در کند حق بر

اوفتد نه کیشان دوشتر چون چین دینه دست بپنسه جانب قصر پریشانست
 کای بر این اوم آهین است حاج نه شرح کتاب دین است پیش نهوش دیا علاج کن
 هم شام یک شتر حق کن در نه خان میرد از دست تو خود دهم له له شکست تو
 شد بر نه جبر بر کر کن شد در له له مرغ حق کن دل و فران آهین برین نهند
 چکه تا پر یک گردن نهند با رنه در حسد آن نه باب جل رویش به آمان در عقب
 تا قرب سیان فرسنگها در میان حاراء سنگها نده شب آهوش بیکه در کلان
 پس بیان قعد به کب دمان در جبر دینت جایش دهد سید گردن رو پیش نهند
 دینه گردنه دیشتر رشید شادمان چون شیر غره کشید کامان مددی که در دله استقام
 مدعی پیدا در دم نه ظلم این خان احمد برین گشت کاش دینه بیان له العیاش کاش
 که بره عشق حق چون جبهه محضه محضه قطع گشتی نه بند رسنا ما رقیع گشتی سرم
 و زمان کن عشق حق را در خدمت این لوباج در بجان کن است چونکه در رضات جان کن است
 اترض جبر نه بشناق بار اعدان قعد بر دجله در دله بعد از آن شده لریه آقیده رند
 روی شتر شه طرش رند و فخر نهما سکش بشه مردم اصحاب حق در دوش مردم
 حاسد ان دغم ریش جبر که سارا اند کرد مستر شهر نهند چونکه شده مادی رو

پونه در شه منتفی صفتی له	نه آنکس در لب گسگری ضرب له	فرقه ده شهید که ضرب له
شهر شهید شده بر لاده ای له	مرد زن صبح رس جوی له	آیات لذتیش بشنود
جانب کیش عزیزش بگردد	خوبه را هر چه بدش اندود	بیش گردد زرش عشاق له
بدره اگر منع بران له برسد	میران منع محبت له قرب	باز خیر کرگان جنیه خورد
ز کشتید از عرق جهان درود	کامه این پیر گوی مست	تا گیرد جنیه با از دست
انقدر کرده جهان در حشرش	کاذم زد طلسم تاین بگوش	لا حرم از طلسم با خندین بود
روی طرش فرستاده زرد	هر که بران استم نصرت شد	بیت روی رنگش غم نشد
در غمی هر چه زده بکمال	اند منزع ز جبال ملک اول	گشت در طران مشا ربین
کاین بود آن فتنه آفرین	که کسان لوده بحرین	منطقش اعلی ز شهیدان گمین
بیک کس کیشش نه زمین	نه جانده کیشش دنیا نه دین	همچو مجنون گرفته ترکت
بمیزد تیر با بار ابرو	انقدر ای دل طران اسکند	کس ز راه که پیش آورد کند
در نه محذب در پستان شد	مقلای قهر سلطان میزد	با وجود این زار باب طلب
از دهای در پیشش شد	در میان حبتش دشمن چه شمع	منطقش طلت زرای غیب حج
مرتا ده گشته فقر و فراع	ز بخشش دل همچون جویع	تا ز عرفش نشسته شگین شام

دردجا در حسن سخن عیشش ...	سال تسعین در راهی عیشش	عذب حق از وی کت نیشش بپیم
در حق بود از سموت حصول	که بود زده عظیم الروح دست	روح حکمت ان زلال روح دست
نام کرد از لطف ایی درکش	وز غم و طرغیب اگر کش	بافت و نرقتد عکاش زول
دهایش معبرش تیز شد	لاجم غم روی طهر ان رفت	درد و مهر در جمال دست یافت
با کلاه و بوسه علم بود	با وجود زخمه آن نه دور بود	شهر تریز از صفای بریز شد
که بگشاید همه تبریزان	ایچنان در دور لاله شد لاجم	از حلاوت های تفریر و کلام
از تهرمش شده گمشان لاجم	صد در ان نشان و قدرش بپیم	همه با گدشت کیر در زمان ...
جنبه حوزان باز در رخا شد	هم ایب از عکاشش	شهر طهر ان چون در باره شک
در نه درش متونند اینک جمع	که بیاید کرد در واقع و قطع	با دل پر کین در فغان کند
انرض ان کز تر معنی	شبه اسیدان نه ای زار ما	میتد کاسه ز مای بار ما
میتد از ببت در مینا	تا در خریدیه کا صاحب دلا	اساها در خاصنی و نرودی
لاجم از شهر طهر ان شده برون	بخت غیب همه صاحب خوست	سرخ خویش در رحمت چاپ خوست
همچو حوین جانب قدر ان رفت	حله گاهی چونکه در ایران یافت	ذاکر انالیه را چون
جله دل فضل نایب حواله	در سکارا نرود گشتر شده با	انرض از تهم ان دل را

نایبشده روح بخش اول	تاسع ذی‌حجه عین شین رط	برخیز گشته شد باب علی
فرد روح الی رجب شینه	روح قرآن کرد دزد میرینه	چو دانشش رعت گشته شکرده
این خبر را که سما باشد و در	کای صبان مدهان گریه	جان پاکار آید دگر تو غایب
عبد جانها زین جاودین نما	خوابشدهی کردن آندیزی جدا	صمیمی روح امان با عراق
سکس ای صاحب غصه بی	در اردزاده منیر آقا شیخ محمد علی بن باقر حسین بن ملا احمد بن ملا محمد علی	

فانیر و محمد حسین که در کایه از اخوان حقه آقا محمد منیر منیر که بود چهار ولادت دیگر تابعه در باقر حسین و باقر حسین و باقر حسین که در تمام و زنی طمانی را از چهار وجه مدار بر داشت بودند و منیر رتبه عیالیه و محمد منیر در غیر رسید و بعد از عودت از عراق عرب برادر قریه از فرست تبع پر چند که مستطاب ایشان پیشان بود این در تسبیح در بهشت آمد و ولادت آقا شیخ محمد علی در قریه نموده سال ۱۲۷۷ و واقع شد و چون بکره سال ز دانش گذشت و دانش زمان یافت و چند سال در پر چند تحصیل علوم عربیه کرده و بهشت افغانه شدند رفت و در سن هجرت پنجاه (۱۳۰۲) در مدرسه آتات کرده مشغول تحصیلات علمیه بود و چون صیقل پیدا کرد سنه طهران و از درج مدقودین مزید شرح دانشش آوردیم تا به شرح بر کرد و در اواخر بان شده تا به شرح در شهر با علم اکرم طمانت کرده و از غزوت عودت طمانت باقی این علم که با هم تحصیل میکردند منصرف شده خواستار گردید و با هم باشند و منیر روی چنین گفت جان عم بر رفت این شهرم فخر و فاقه و شرافت بسیار حتی علم

جان جنین است در آنکه قبضه گوگردی در بر پستی لاجک خود شوال خرمی ریشخ ریشی نشد. باقی عمر
 طهران آمد و ضمیر از طهران تبریز رفته خانه پیش را با خود ماورد و آتشخ محمد علی سال چند در طهران
 در مدرسه آتشخ نادوی شهر بر بویه تحصیل فرود و ثبات علم سرود و فرعی نداشت و در آنکه شخ ولدیم ضمیر
 در اینست محنتی در پنهان میزیست و دولت در مجتهدین چنان بصره وی میدید و حتی زنان ما به جمال مثل
 به تبدیل یکس در چهار نفرش تجسس میکردند حصه ما چون فتنه طهران بر عکیده کوشش داشت که در ویم شرح ششم
 در حاجی ملا علی ابر شهر زادوی و حاجی ابراهیم بن گرفتار شده آتشخ محمد علی داشت در یاد نیز برای حشری
 که ضمیر خوانده گرفت چندی در خانه خانم گوهر نیت حاج احمد میدی شد و از درش سخاوت ضمیر صفا
 آمد و هنوز اقامت ضمیر در طهران سه سال از رسید که در کان پنجرب مصلحت دیدند از طهران خارج شد
 حاجم فرزند مندر حرکت کرد و آتشخ محمد علی عقب عروقه در آن بلد بهم رسیدند و از آنجا تبریز و عشق اباد
 شت فتنه (۹-۱۳۰۸) در آن رسیدند ایشان که در بخارا آفات داشت عشق اباد داشت و ضمیر را بخارا
 کرد و آتشخ محمد علی عشق اباد نهاد و در ویم در دهستان عشق اباد تا ویم وفات ضمیر چند ماهی پیش بود
 در آتشخ محمد علی در تبریز عشق اباد را فرقه هر اسم مهر کرده حدت کرد و در ویم در عشق اباد مانده بود طهران
 که در آن زمانه علی نری در مشهد در آمدند احمد الصبغ و دیگری بر آمدند و در بخلتر گذشت و طهران رسید و سال
 آفات نموده خانه ضمیر را با خود قبضه کرد و در ویم سال آفات است سال ۱۳۱۲ را در تان سر بر زده نگاه

عدوت طهران کردند رساله مانند و با دختر حمیده بنیر صفت و قرآن نمود و در سال زلیت و احوالی از قلم غصن حطلم
 و پسر شده در ابراهیم ز فرزند و لذا بنام گرفته است منبت به تسبیح پرداخت و طهران گشته در سال آیت که
 حضرت عبدالمطلب در آنجا آمدند و پسران فرزند پس بقای آنرا حسن بدید و قاضی نصرت بن محمد روز شنبه
 در سنه ۱۲۰۲ قاضی که در بخش باقی می‌بودیم مدوا در پس از گرفتار حسین شمش روز در طوبی حسب دستور از پسران خان
 روز با قنبری کس طایفه بکلیه بگرمین و گریه با گاه طهران رسید و از بیم خویشتر از طهران تا عویش چند روز گشت
 دست فراموش کردن لایم در صاف منبت با سرور و خانه خورد این گذشته تهیه مصایف سفر کرده به پسران
 شاف در یک سال و نیم در پیشی تدبیر در هر سه بهم تسبیح ابراهیم شوال گشت انگاه حضرت الله به کجاست
 دیگر که چند روز در جوار قصر رعایت زلیت و نامه عدوت شمش اباد شده در یک مهربان در آنجا آیت کرد پس
 حسب الامر طهران که در چهار ماه آیت نموده تهیه فرموده حاضر در شمش اباد در دست بنام فرزند حرج از طهران
 بنده تا عویش سه سال طول کشید پس از ورود شمش اباد و آیت منبت به امری از حضرت عبدالمطلب رسید
 که در سینه قضی که در خوف پدید آمدن و فرستادند در فتنه در فتنه رجاست و باقی حکم محمد بن ویرا بگردان
 تا مدتی از سر راه برون کرده اخراج وطن نمودند تا هم شمش اباد عدوت نمود و از بیم عویش از عشق اباد تا در و شمش پنجاه
 طول کشید و از آن پس عویش اباد بود به تسبیح بکلیه و در عظیم امر و خدمت صاحب و تقسیم زبکایان شمش است و در این
 سفری در راه عبور و می‌گشتند خود و چون زبات آفرید ابو نصر گنجی در کسر و واقع شد حضرت عبدالمطلب و در آنجا

ایشان از مجال خود گذشت و در مدت دو سال در تقریر زقیف کرده اعانت فرج خدا و سعادت انصاف است
 مذکور که قطب شمال حسین خان مشهور و چهار سوادى سبوری و تعدادی در ششم ربیع در سال گذشته حضار
 نصیحت بسیار گفت که در عقیدت جدید برگردد و در همان اشتغال به استقامت بزرگه حتی خود را بر آن که
 با زهدش دستى در داده و پشت تسبیح کرد که در تعداد چهار روزه جدا گرفت و به نوبت سادت نمود و با محمد علی
 در وقت سحر در راهی بود از دروازه به کبکیش در تسبیح زبان تصریح بعقیدت در بان رجب شورش شیخ
 محبتیان کرده و بهر خوبت در راه سراج عاری تبعید نماید و در اولش سابقه خطیر تقدم کرد تا بهر تصرف گشت و در
 در نشیبه با محمد علی را تا در طهران نزد که تجارت شروع شده رسید کار با او تمام بود و درش بر دوازده عیبه نظر آن
 رسید در حکم داد خانه اش را تاج کردند و امانی را از مراد او با خانواده اش منع نمود چنانچه خانه اش چهار فقره خانه
 شدند و با محمد علی حاجی آقا محمد و در اولش حاجی بکر و با محمد علی در میان سرچاه زشت توری در تجارت طهران
 رفتند و بنابر زندگی که با زهی و صبر در حال است با مباح و پشت در ادع کرده قات نمود و با محمد علی حاجی
 آقا محمد نسخه در حج گرفته رحمت بطن نمود و بهر درین طریق پشت و در کوفه با میر خند رسیدند و بنابر آیه
 بود خستند و در آن خراب رسید و در آنجا محمد و در آنکه آقا محمد علی در آن غایب نمودی میباید رسید محمد و در حکم فصل
 داد و در گریه از شتر آفات و ادوات قائله که با هر یک که محمد نزل در آنست آقا محمد علی بود هجوم کند و در
 آنوقت هم نمودن حکم بر علم خان بر آورده صورتی در روزی بعد رجب بر آنکه در آنجا در طهران میر میرزا محمد علی را چند

در باره و معا بود نام مردم چنانکه که خود مرده نمی پند ترضی کنی زینسه و قاصد محمد علی و حاجی قاصد و کوهستان که دیگر
 ظرف در قنایات و پیشان مستند و غیره نیست و در وقت سبب ستم کرده از آنجا سوری طرآن در وقت و چون نزدیک
 رسیدند خبر یافتند که در روز شان بصلحت نیست زیرا در حیات قتل و فساد میباشند در ای اینها به خلعت
 و قاصد محمد علی در سوری نند که همانند از آنجا بکاشانست و چنانکه در بخش ساقی آلودیم اینکام افام درود صاحب اینی
 پیشه عسکریه بود و او همی از اینها را راه نمیدادند و اما محمد علی قریب ششماه در طرف حکما و حیا در آن وقتان
 در خزان محض زیادت جمال اینی بر بود که شاید از کشته محبس بر پرن حمله فرماید و بیایدت شاره نیز در وقت
 آ و احمد ثقات رحمت کرد و لدی امدد خبر گرفتاری در شیش علی کبر سرچای همی از جانب در شش نشیند و همانند
 بر بجه و قطع در روز ششگی سرچاه بجه امانت از به و جندی بعد از آن میرزا علی حسین بن آقا محمد علی را که در سرچاه فرزندت
 در آثار الهیه بکند حکم نان بکند میرزا حسین خان بن میرزا علم خان میرزا خان که بیایدت از چند لذت حکومت شست و با
 آن آیم در سیستان بود در آن نامه بود بر چند بجه در دزدانگر ضرب رقیه و کنگه کند و رسید اینجاب بجه میرزا
 که در وقتش از میرزا حسین خان رنجی نشد و او را را که در مظلوم در چنگه ظرش از لذت و لذات مخرج و
 تا وقت از قنات خاج شد رکن بر خانه شازده میا کرده آنچه از تاراج ساقی بر جا بود بزند و در چنگ
 عاقد آقا محمد علی رکنه ماخذ و از خانه ای جانب غذا بر ایشان بزند و سنگان و در آن آقا محمد علی در مدت سال
 بعضی شقت باشی نمود فرامی کرده میرزا علم خان در وقت تا سقد لدی قلیه از لثامیه منسوب را ببردند نمود و در عتب و هانت

مذکور میرزا حسین در دانش آفاق ابرو پیرشان آقا محمد علی میل تان در فبره آمارت جسته و ن تبه دره خود گفته اند
 حضرت غصن عظیم عبد البها سواد در دوزخ قران سرایه با و ولد که شغول ولده ستند نور و جهان سرایه برکتی در کارش
 صیر شده در دست در سال دانش سواد از نیر فیه وقت در فخر و درود یکی چاند گنیم چون ایام شده اند بود
 فتایه بطریق حقی شرف محض این گویید ولی بعد چون سهیمات شده در این کجا شرف کهنه صیر نمید و در
 جندق نه سبحان در تبیین که حاجی آقا محمد علیت رشده عاقله اش را با و زشت و در باب تان رسته و در
 که در نیرید سکونت در کله نه و حاجی آقا محمد خود با شرف نور انگاه رسیده از فی تصور شد پس از شرف
 ایام چند در جهت تبیین در این گشت و آقا محمد علی چون از دست آمارت عاقله اش در نیرید گشت
 با پیش آقا ابرو در همه سخن سان که در باقی تان می پیروزید رفتند و چهار راه در اینجا توقف کرد پس با آقا ابرو مشبه
 رفت انگاه در جهت پیروزید نمود و لازم همیشه عاقله را بهیاریخت سوی از فی حکایت کرده بگفته در خان
 عدان زلیست و ایام عمر را در حجاب رحمت جنات این سرور داده چهارشنبه هشتم ربیع الاول سال ۱۲۹۹ در گذشت
 و بی صبح حضرت غصن عظیم عبد البها خبر یافته در جایکه نجات و عنایت چشم فرمودند دست کش داده خاذه اش را
 قشیر کرده صلوة خوانده راجع البصیر جنب برقه حضرت غصن را انکار زنی نمود و پسران مذکورش در صخره
 زمان داشته بیع در را سیکند و آقا حسین با سکنیده زنده تمیم شده زن گرفت و با شراکت بعضی از بهائیان و نیز
 مستغلات کتابت کرد تا در گذشت و آقا ابرو نیز زن گرفته در صخره و در نایس و طریس مرد شغول بود و حاجت